

متنِ خطابهٔ لویجی پیراندلوهنگام دریافت جایزهٔ نوبل در ادبیات سال ۱۹۳۴. ترجمهٔ صدر تقی زاده

۱۹۵

با نهایت خرسندی از حضرات والامقامی که با حضور مهرآمیز خود در این مجلس مهمانی به ما افتخار بخشیدند سپاسگزاری می‌کنم. اجازه می‌خواهم تا مراتب سپاسگزاری عمیق خود را برای استقبال گرمی که از من به عمل آوردید و نیز برای برگزاری ضیافت امشب اعلام دارم. ضیافت امشب خود پایان شایسته‌ای بر گردهم آیی موقرانه، عصر امروز بود که در آن این افتخار بزرگ نصیبم شد که جایزهٔ نوبل در ادبیات سال ۱۹۳۴ را از دست مبارک اعلیحضرت پادشاه [سوئد] دریافت دارم.

همچنین مایلم احترام عمیق و سپاس صمیمانهٔ خود را به فرهنگستان محترم سلطنتی سوئد ابراز دارم که نتیجهٔ داوری برجسته‌شان، همچون نگینی بر تارک زندگی ادبی درازمدت من می‌درخشد.

برای کسب موفقیت در تلاش ادبی، ناگزیر بودم به مکتب زندگی روی آورم. این مکتب هر چند برای بعضی ذهن‌های درخشان بی‌فایده است، تنها چیزی است که به ذهنی از نوع ذهن من یاری می‌رساند: دقیق، متمرکز، صبور، در نگاه اول واقعاً کودک‌وار، شاگردی مطیع، اگر نه در برابر معلم‌ها، دست‌کم در برابر زندگی، شاگردی که

هرگز ایمان و اعتماد کامل خود را نسبت به چیزهایی که آموخته است از دست نخواهد داد. این ایمان در سادگی سرشت بنیادی من جای دارد. من نیاز داشتم که به ظواهر زندگی، بی کوچک ترین ملاحظه یا تردیدی باور داشته باشم.

توجه مدام و صداقت عمیقی که با آن‌ها من این درس را آموختم و در باب آن تأمل کردم، توافقی را آشکار کرد، عشق و احترامی به زندگی که برای تحلیل سرخوردگی‌های تلخ، تجربه‌های دردناک، زخم‌های وحشت‌انگیز و همه خطاهای معصومیتی که به تجربه‌های ما زرفا و ارزش می‌بخشد ضروری بود. این آموزش ذهن که به بهای سنگینی به دست آمد، به من اجازه داد تا رشد کنم و در عین حال، خودم باشم و اصالت خودم را حفظ کنم.

همچنان که استعداد‌های واقعی‌ام پرورده شدند، مراد برابر زندگی کاملاً ناتوان کردند، همان طور که برازنده یک هنرمند واقعی است، توانا فقط در برابر اندیشه‌ها و احساس‌ها؛ اندیشه‌ها زیرا که احساس می‌کردم، و احساس‌ها زیرا که می‌اندیشیدم. در واقع، با این پندار که خودم را خلق می‌کنم، تنها آن چه را که احساس می‌کردم و قادر به باور آن بودم خلق می‌کردم.

وقتی فکر می‌کنم که این خلاقیت را در خور چنین جایزه ممتازی دانسته‌اید که به من اعطایش کرده‌اید، احساسی از سپاس بی‌قیاس، شادمانی و غرور، وجودم را فرامی‌گیرد.

از صمیم قلب معتقدم این جایزه، نه درست برای مهارت یک نویسنده، چیزی که همیشه قابل چشم‌پوشی است، که در اصل برای خلوص و صداقت انسانی نهفته در آثارم است که به من اهدا شده است.

پیش از ایراد این سخنرانی، پروفیسور گوران لیجستراند، استاد انستیتوی کارولین خاطر نشان کرد: «جامعه واحدی بزرگ‌تر از فرد است؛ پیچیدگی بزرگ‌تری دارد و با تعدیل‌هایی از انواع

همچنان که استعداد‌های واقعی‌ام پرورده شدند، مرا در برابر زندگی کاملاً ناتوان کردند، همان طور که برازنده یک هنرمند واقعی است، توانا فقط در برابر اندیشه‌ها و احساس‌ها؛ اندیشه‌ها زیرا که احساس می‌کردم، و احساس‌ها زیرا که می‌اندیشیدم.

پیراندلو هنگام سفر به میلان.



مختلف درگیر است. برخورد ناشی از ضرورت این گونه سازگاری‌ها، درونمایه آثار آقای پیراندلو بوده است. در حال حاضر، دشواری‌های سر برآورده، سبب شده تا پژوهش‌هایی همراه با رویه‌های دیگری که از طریق پزشکی و علوم دیگر دنبال می‌شود صورت گیرد. آقای پیراندلو که هم فیلسوف است و هم شاعر و درام‌نویس توانسته است مراحل گوناگون ذهنیت انسانی را درک کند و به تشریح آن‌ها بپردازد. او تغییرات آن را در بیماری و ارتباط ظریف آن‌ها را با ذهن‌های طبیعی و سالم مطالعه کرده و عمیقاً تا درون مرز تاریک و مبهم میان واقعیت و رؤیا نفوذ کرده است. ما او را در کسوت یکی از استادان بزرگ هنرهای دراماتیک می‌ستائیم.» ♦ ♦ ♦



